بسمه تعالی

۱۸/۰۱/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - خبر واحد در موضوعات

**حجیت خبر واحد در موضوعات**

آقای صدر عمدتاً سیره عقلا را قبول دارند و کسی که سیره عقلاً را قبول داشته باشد به خصوص به بیاناتی که حاج‌آقا دارند اثبات حجیت آن خیلی راحت‌تر هست.

پرسش: قبل از معارج چیز دیگری پیدا نکردید در موضوع خاص جداگانه رد شده باشد؟ پاسخ: مراجعه نکردم و بحث فی‌الجمله‌ای که قبل از معارج کردم بحث را ندیدم در کتاب اصولی مطرحی هم قبل از معارج ذریعه‌ی سید مرتضی و عده هست که اینها این بحث را ندارند بحث معارج که می‌گوییم در موضوعات نبود در بحث تزکیه‌ی عادل بود.

بحث در مورد حجیت خبر واحد در موضوعات بود استدلال شده بود به اینکه سیره‌ی عقلا حجیت خبر واحد در موضوعات را جدا می‌کند این یک بحث اشکال مبنایی هست ما سیره‌ی عقلاً را برحجیت خبر واحد در احکام آن هم قبول نداریم ولی حالا با پذیرش اصل آن مطلب بحث اینجا پیش می‌آید که آیا ردعی از شارع مقدس نسبت به این مطلب داده شده یا نشده؟ دو تا روایت را به عنوان رادع ذکر کرده‌اند یکی روایت مسعدة بن صدقه و دیگری روایت عبدالله بن سلیمان، در مورد غیر از اینها روایت‌های زیادی بینه را مطرح کرده‌اند که آنها را هم ممکن هست ما به عنوان رادع تلقی کنیم که بعداً در مورد آنها صحبت می‌کنیم. در مورد روایت مسعدة بن صدقه مرحوم آقای صدر هشت تا اشکال مطرح کرده‌‌اند و اینها را بحث می‌کنند البته یک اشکال دیگری هم در مورد این روایت هست این دلیل اخص از مدعا هست این روایت مسعدة بن صدقه می‌گوید برای اینکه غایت قاعده‌ی حل تحقق پیدا کند بینه شرط هست و همه‌ی موارد در مورد قاعده‌ی حل نیست و ممکن است ما به این ملتزم بشویم ولو به جهت اینکه شارع مقدس بخواهد تلخیص که بر او محدودیت دارد مجرد اینکه تلخیص تا زمان قیام بینه و شاهدین ادامه دارد لازمه‌ی آن این نیست که تحریم هم ادامه داشته باشد یک چیزهایی که به تلخیص و تحریم ربط نداشته باشد و سایر نکات، این می‌گوید یک نفر می‌گوید فلان رابطه انجام شد ربطی به این روایت ندارد چیزهایی که حیثیت آنها حیثیت ترخیصیه الزاماً نیست این می‌گوید غایت قاعده حل قیام بینه هست یک جایی شهید صدر این کلام را دارد در بینه گفته من یک جایی این کلام شهید صدر را دیدم ولی اینجا نیست ولی در بحث بینه اینها در این بیان اشاره کرده که این فقط در مقابل اصالة الحل این روایت بکار می‌رود. آنجا بحث این هست که آیا بینه در موضوعات حجت هست یا نه؟ به این روایت تمسک شده که بینه در موضوعات حجت هست آقای صدر اشکال می‌کند که این بینه در موضوعات برای اثبات حرمت را فقط دارد و چیزهای دیگر را ندارد.

حالا اشکال‌هایی که شهید صدر مطرح می‌کند 1- اشکال اول این هست که روایت از جهت سندی ضعیف هست این اشکال را به دو وجه می‌شود جواب داد یک وجه این هست که مسعدة بن صدقه مسعدة بن زیاد هست که توصیف شده است و ما دلالت رساله‌ی احسن الفواید فی‌احوال المصائب بحث کردیم و گفتیم مظنون این هست این چنین باشد البته به نظر من اطمینان در اینجا مشکل هست اگر کسی ظن رجالی را حجت بداند بله مسعدة بن صدقه و مسعدة بن زیاد یکی هستند و قراین اتحاد آنها از نوع قراین عدم اتحاد آنها قوی‌تر هست ولی اگر کسی ظن رجالی را حجت نداند با توجه به نکات جلسه‌ی قبل مشکل هست ما ظن رجالی را حجت بدانیم مگر بگوییم در شناخت خصوصیات افراد مثلا باید ظن رجالی را حجت بدانیم چون نسبت به خصوصیات افرا انسداد صغیر وجود دارد باز هم اینها مشکل هست اثبات ظن رجالی در مطلق رجال یا در تمییز مشترکات مشکل هست خیلی وقت‌ها یقین حاصل می‌شود، اطمینان حاصل می‌شود، میزان یقین و اطمینان در رجال به مقداری نیست که میزان یقین و اطمینان و توصیقات ائمه رجال این قدر کم نیست که نیاز داشته باشیم برای حل فقه به اینکه به ظن رجالی تمسک کنیم. 2-مسعدة بن صدقه چون هارون بن مسلم از او زیاد روایت کرده اتصال روایت هارون بن مسلم دلیل بر وثاقت او می‌باشد به نظر من این وجه تمام هست از این جهت می‌شود مسعدة بن صدقه را توصیف کرد. شهید صدر یک ان قلت و قلتی در اینجا مطرح کرده و می‌گویند که درست است که مسعدة بن صدقه ضعیف هست ولی احتمال صدور این روایت هست و همین احتمال باعث می‌شود که احراز ردع شارع مقدس نشده باشد بعد خود شهید صدر پاسخ می‌دهند که ما در اوایل شریعت یعنی قبل از این روایت مسعدة بن صدقه باشد اینجا ردعی صادر نشده بنابراین در آن زمانها سیره‌ی عقلا امضا شده بوده وقتی که سیره عقلا امضا شده باشد استصحاب بقا امضا سیره عقلا را می‌کنیم چون در واقع به معنای استصحاب عدم نسخ هست کانه اول شریعت سیره امضا شده بود، شارع مقدس این جعل را داشته و این استصحاب عدم نسخ هست استصحاب عدم نسخ در مسلمات هست این استصحاب عدم نسخ در شبهات حکمیه استصحاب مجعول هست نه استصحاب عدم جعل یا عدم نسخ یا بقای جعل، آن ربطی به این بحثهای جریان شبهات استصحاب در شبهات حکمیه و امثال اینها ندارد یا اصلا اصالت عدم نسخ به عنوان یک اصل عقلایی منهای استصحاب هم ممکن هست شخصی به این قائل باشد. این بحث‌های جریان استصحاب در شبهات حکمیه و اشکال آقای خویی در اینجا بحثی ندارد. این مطلب ان قلت و قلت هم ان قلت در کلل اشکالین نظر یعنی فی‌الاشکال و الجواب نظر اما در اشکال آن این هست که آیا مجرد احتمال ردع به روایت ضعیف برای ردع از سیره عقلا کافی هست؟ یک بیان شهید صدر دارد که اینجا هم اشاره دارد که رادع و مردوع متناسب باشند و امثال اینها که الان یک بیان دیگر هم هست که آن را کاری ندارم منهای آن جهت تناسب بین رادع و مردوع که اقتضا می‌کند رادع باید به حدی باشد که این قدر زیاد باشد چون زیاد باشد اگر باشد به طریق معتبر به ما می‌رسد به یک روایت ضعیف نمی‌رسد این بیان شهید صدر توجه دارد چون این در واقع بازگشت به همان مشی دوم می‌کند که ایشان ذکر کرده است ولی نه منهای این وجه می‌خواهم عرض کنم

آن این هست که حاج آقا یک مبنایی دارند به نظرم مبنای کاملا درستی هست آن این هست که یک سیره‌ی عقلایی غیر مردوعه‌ای وجود دارد که قطعا هم ردع نشده این هست که اگر سیره عقلایی بخواهد ردع شود باید ردع آن فاصل باشد یعنی تا وقتی که عقلا از طریق قانون گذار قانونی برخلاف روش متعارف خود نرسیده باشد به همان روش متعارفی که در منش خودشان هست رفتار می‌کنند چون شارع مقدس در خلا قانون خود را جعل نکرده این قانونها به عنوان تصحیح آن قوانین عرفی که در جامعه جریان دارد هست و عرف متعارف تا جایی که برایش اثبات نشده باشد شارع مقدس غیر از آن چیزی که در زندگی اینها هست عمل می‌کندباید طبق همان روش عرفی خود رفتار کند مطلب کاملا درستی هست و رفتار متعارف در نظام‌‌های قانون گذار هم همین گونه هست فرض کنید الان ما شک داریم که آیا مجلس قانونی را تصویب کرده یا نکرده است؟ یک قوانین عرفی که بین مردم وجود دارد البته باید فحص کرد فرض کنید فحص کردیم با فحص به نتیجه نرسیدیم یک فرد فاسقی خبر داده که مجلس قانونی تصویب کرده اما راهی نداریم به اینکه به قوانین از طریق علمی مشخص کنیم که آیا واقعا قانونی تصویب شده یا نشده است. مجرد این قانون شرعی به وجوده الواقعی در مقابل سیره عقلا عذر نیست عقلا خود سیره عقلا را معذر و منجز و لازم العمل می‌دانند مگر اینکه ردعی از او صادر شده باشد بنابراین نتیجه بحث این هست که احتمال ردع کافی نیست باید ردع به طریق معتبر شرعی صادر شود یعنی به طریق معتبر شرعی احراز شود. بسیاری از چیزهایی که در عقلا هست همین جا هم هست شارع مقدس نمی‌دانم قانون جدیدی آورده است یا نه باید طبق همان رفتار خو عمل کنند. پس احراز عدم ردع لازم نیست این خود یک سیره‌ی عقلایی هست و همین جور هم هست رفتار متعارف را که آدم نگاه می‌کنداینگونه هست که این یک بحث مبنایی هست. آنکه شهید صدر از باب استصحاب امضا، استصحاب عدم ردعی که قبل از زمان روایت مسعدة بن صدقه ثابت هست همچنانکه آقای حائری اشاره می‌کنند حالا من با مقداری توضیح بیشتری این مطلب را عرض کنم یک موقعی مدعای شما این هست که عدم ردع در قبل از اکمال شریعت یک زمانی بوده ردع نکرده بعدا ردع حاصل شده آن هم همین جور هست قوانین شریعت به این چییزها ردع تدریجی حاصل شده است عدم ردع قبل از اکمال شریعت دلیل امضا نیست اما عدم ردع بعد از اکمال شریعت آن دلیل امضا هست ولی اینگونه نیست که اگر ردعی باشد حتما به ما می‌رسید چون با توجه به شرایط حاکم بر حدیث و منع از کتابت حدیث بسیاری از احادیث از دست رفته است عمده روایت‌های ما از امام باقر و امام صادق علیه السلام هست اینکه حتما از یکی از این دو بزرگوار باشد نیست ممکن هست از پیغمبر ردعی صادر شده باشد این ردع به ما نرسیده باشد اینکه شما می‌گویید احتمال ردع هنوز موجود هست کانه شهید صدر می‌خواهد بگوید که اگر ردعی قبل از زمان امام صادق علیه السلام به ما می‌رسید حتما به ما می‌رسیداگر صادر شده بود حتما واصل می‌شد پس از عدم وصول اطمینان عدم صدور حاصل می‌شود نه این چنین اطمینانی نیست احتمال وجود رادع هست بر مبنای شما که احتمال ردع را کافی می‌دانید در اینکه نشود به سیره عقلا تمسک کرد این جواب، جواب درستی نیست.

اشکال دومی که شهید صدر به روایت مسعدة بن صدقه وارد می‌کنند این هست که بین رادع و مردوع باید از جهت کم و کیف تناسب باشد وقتی سیره خیلی قدرت دارد باید رادع قوی و متعدد و امثال اینها باشد که بتواند آن سیره را ردع کند عرض کردم اگر بخواهیم فقط روایت مسعدة بن صدقه را ملاک قرار دهیم همین گونه هست ولی اگر بگوییم یک سری روایت‌های دیگر هم در مساله هست که از آنها هم ردع استفاده می‌شود این جواب تام نیست.

3-اشکالی سوم به روایت مسعدة بن صدقه این بود «الْأَشْیَاءُ کُلُّهَا عَلَی هَذَا حَتَّی یَسْتَبِینَ لَکَ غَیْرُ ذَلِکَ أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَیِّنَةُ‌» این تقوم به البینه در صورتی رادع سیره عقلا هست که بینه را به معنای بینه شرعی تعبیر کنیم اما اگر بینه به معنای بینه عرفی باشد یعنی معنای لغوی اولیه باشد یعنی به معنای حجت، بیان باشد خبر واحد عدل که خود یکی از بینات هست وخود حجت هست بنابراین نمی‌شود به این روایت تمسک کرد آقای صدر جواب می‌دهند که بینه در اینجا به معنای بینه استعدادی شرعی هست چون در زمان، زمان امام صادق علیه السلام هست که اصطلاح شرعی بینه به معنای شاهدین جا افتاده شده بود بعد یک مؤیدی هم می‌آورند مؤکد تعبیر می‌کنند ایشان می‌فرمایند « و مما یؤکد استظهار المعنی الاصطلاحی أنه بناء علیه یتم التقابل بین (یستبین لک) و (تقوم به البینة)، و أما علی الحمل علی المعنی اللغوی فلا تقابل، بل یدخل الثانی فی الأول، إلا باعمال عنایة بحمل الاستبانة علی ظهور الشی‌ء فی نفسه، لا بمظهر» بحث این هست در این پاسخ‌ها دو مطلب ذکر کرده‌اند یکی اینکه در زمان امام صادق علیه السلام بینه به معنای بینه اصطلاحی شایع بود این مطلب درست هست ولی این مقدار برای اثبات مطلب کافی نیست شما باید اثبات کنید که بینه به معنای لغوی دیگر بکار نمی‌رفته است مجرد اینکه بینه به معنای اصطلاحی خیلی بکار می‌رفته خیلی شاهد بر این مطلب نیست من یک موقع یک رساله‌ای نوشته بودم در اثبات اینکه بینه به معنای اصطلاحی بکار می‌رفته همین اشکال را حاج آقا هم مطرح کرده‌اند که این بیان‌هایی که شما آوردید فقط اثبات می‌کندکه بینه به معنای اصطلاحی هست اما بینه به معنای لغوی نیست که مهم این هست انحصار معنای بینه یا ظهور بینه در معنای اصطلاحی خیلی واضح نیست بحث این را بعدا می‌کنیم. قراینی را باید اقامه کنیم که اقتضا می‌کندکه اگر همین جور بینه می‌گفتند معنای اصطلاحی به ذهن خطور می‌کرد این جور نیست که یک کثرت استعمالی داشته باشیم که این مطلب را بشود اکثر موارد بینه معنایش روشن نیست برای این یک بحث جدی لازم هست و به نظر من لازم هست این بحث را از اول یک نگاه کنم و یک سری تقریبات در ذهن دارم که باید پخته‌تر کنم. اما نتیجه بحث این هست که اگر این را اثبات نکردیم حداقل بینه مجمل می‌شود وقتی مجمل شد احتمال ردع هست و فرض این هست که شما احتمال ردع را بر اینکه نشود احراز کرد کافی می‌دانید بر مبنای حاج آقا که می‌فرمایند عدم الردع باید به دلیل معتبر ثابت بشود اجمال مضر به سیره عقلا نیست بنابراین روایت مسعدة بن صدقه عمده بحثی که در مورد آن هست دو مطلب می‌باشد یکی اینکه صحت سندی آن را اثبات کنیم دوم اینکه اثبات کنیم که بینه در آن به معنای بینه اصطلاحی هست این جهت دوم

را بعدا بررسی می‌کنیم. یک سری بحثهای دیگر درباره روایت مسعدة بن صدقه مطرح می‌کندکه ما از آن بحثها می‌گذریم.

روایت دوم روایت عبدالله بن سلیمان هست که الواردة فی الجبن در بحث جبن وارد شده است من حالا متن روایت را یادداشت نکرده‌ام سند روایت از احمدبن محمد الکوفی عن محمدبن احمد بن عهدی عن محمدبن الولید عن ابان بن عبدالرحمان عن عبدالله بن سلیمان عن ابی عبدالله علیه السلام می‌باشد شهید صدر می‌فرمایند دو اشکال در مورد این روایت مطرح هست یکی اینکه از لحاظ سند ضعیف هست چون عبدالله بن سلیمان که راوی روایت هست وثاقت او ثابت نشده و همچنین بعضی از افراد دیگر که در سند واقع شده‌‌اند وثاقت آنها هم ثابت نشده نکته دوم اینکه این روایت در مورد خاص یعنی جبن هست متن روایت این هست «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی الْجُبُنِّ قَالَ کُلُّ شَیْ‌ءٍ لَکَ حَلَالٌ حَتَّی یَجِیئَکَ شَاهِدَانِ یَشْهَدَانِ عِنْدَکَ أَنَّ فِیهِ مَیْتَةً» بنابراین نمی‌شود به این تمسک کرد حالا از جبن هم الغای خصوصیت کنید بگوید که در قبال اصول ترخیصیه برای اینکه اصول ترخیصه زمین بخورد باید بینه باشد ولی به کل شبهات موضوعیه که نمی‌توانید قایل شوید از جبن خصوصیت آن چنانی فهمیده نمی‌شود برای اینکه از این بخواهیم در تمام شبهات موضوعیه، شبهات موضوعیه‌ای که مفادش الزام یا تلخیص یا به الزام و تلخیص ربطی ندارد یک حکم وضعی خاصی صحت معامله، فساد معامله، ملکیت و زوجیت و... اینها را بخواهد اثبات کند می‌گوییم در همه‌ی موارد هم باید نسب با بینه ثابت شود اینها ربطی به این بحثهای مختلف ندارد اشکال دوم اشکال واردی هست. یک اشکال سومی هم اینجا هست که آن را باید با تامل بررسی کنیم مضامین شبیه این از عبدالله بن سلیمان نقل شده که ممکن هست شخصی بگوید در اینها نقل به معنا رخ داده بنابراین معلوم نیست این روایت به این لفظ وارد شده باشد نقل‌های دیگر روایت به این شکل وارد نشده و نمی‌شود تمسک کرد که در مورد اشکال سوم بعدا صحبت می‌کنیم به نظرم خیلی اشکال مهمی نیست اثبات اینکه همه‌ی روایت‌های عبدالله بن سلیمان یکی هست مشکل هست ولی این وجه خیلی قوی نیست که بشود خیلی روی این تکیه کرد و بحث را دنبال کرد. اشکال دوم به نظر کاملا وارد هست نمی‌شود این را به طور عام تمسک کرد فوق آن این هست که الغای خصوصیت کنیم این هست که برای زمین زدن اصول ترخیصیه نیازمند سوق مقابل جبن می‌باشد که یک اصول تسهیلیه هست و سوق اماره بر طهارت و حلیت و امثال اینها هست در مقابل اصول ترخیصیه و اصولی که سهولت را ایجاد می‌کند می‌گوید حتما باید بینه برخلاف آن باشد بینه نباشد اصالت طهارت جاری می‌شود، اصالت حلیت جاری می‌شود یا سوء مسلمین اماره هست هر یک از اینها در مقابل سوء مسلمین این شکل هست در این جور موارد شما قائل شوید که رادع از اصالة الحل یا اصالة الطهارة یا اماریت سوء بینه می‌خواهد ولی به طور کلی در شبهات موضوعیه نمی‌شود گفت حاج آقا به این هم قائل هستند با وجودی که احتیاط می‌کنند برای اثبات نجاست می‌گویند بینه معتبر است در مقابل اصالة الطهارة روایتی که می‌گوید بینه هست زیاد است یک سری روایتی که از آنها استفاده می‌شود تا وقتی که بینه نباشد آن

اصل طهارت هست اینکه اگر ما قائل بر این مورد خاص باشیم مشکل ندارد عمده بحث سندی هست که بحث خیلی نفس‌گیری هم دارد دو محور اینجا دارد یک محور قبل از عبد الله بن سلیمان و بک محور بحث برای بعد از عبدالله بن سلیمان هست و یک محور سومی هم هست که به هر دو بحث ارتباط پیدا می‌کندو یک سری نکاتی دارد که بعدا عرض می‌کنم سند این روایت این هست احمد بن محمد بن الکوفی عن محمد بن احمد النهدی (که این با همدان قلانسی یکی هست) احمد بن محمد کوفی عاصمی هست که توثیق سریع دارد محمد بن احمد نهدی در نجاشی گفته مضطرب، ابن غضائری هم تضعیف کرده ولی در مقابل آن در رجال ابن کشی توثیق این را از علی مذهب غزال انگار نقل کرده و در بعضی جاها هم در مورد همین هست که کان من خاصة الخاص در مورد این هست در مورد وثاقت این بحثی نیست مضطرب نجاشی هم اگر بر تضعیف دلالت بکند این تضعیف‌‌هایی هست که ناشی از متن شناسی هست بخصوص تضعیفی که از کلمه‌ی مضطرب که خود یعنی روایت‌هایی که این شص نقل کرده روایت‌هایی هست که نشانگر ضعف اعتباری شخص هست.

نفر بعدی محمد بن ولید هست که دو تا محمد بن ولید داریم محمدبن ولید شباب الصیرفی که تضعیف شده است و محمد بن ولید خزاز هست و ظاهرا اینجا محمد بن ولید، محمد بن ولید خزاز هست نجاشی در ترجمه‌ی عباس بن هلال شامی اگر اشتباه نکنم « محمد بن أحمد بن خاقان النهدی صاحب القلانس قال: حدثنا محمد بن الولید الخزاز» را دارد محمد بن ولید خزاز توثیق شده هست و بحثی در وثاقت او نیست به نظر من ثقةٌ عینٌ و این چنین توصیفاتی دارد با آوردن این توصیف مراد محمد بن ولید خزاز هست و توثیق محمد بن ولید خزاز واضح هست.

نفر بعدی ابان بن عبد الرحمان هست که توثیق ندارد و عبد الله بن سلیمان هست عبدالله بن سلیمانی که کیست که یک بحث خیلی جدی دارد و بر فرض اینکه شخص او را بشناسیم یا نشناسیم آیا اماره‌ای بر توثیق او وجود دارد یا وجود ندارد؟ به نظر من غیر از این راه‌ها برای اثبات یک راهی وجود دارد که هر دو تای این مشکلات را حل می‌کند ما در مورد هر دو مشکل بحث می‌کنیم مشکل ابان بن عبد الرحمان را به گونه‌ای ممکن است ما حل کنیم که مشکل عبد الله بن سلیمان هم حل شود اینکه عرض کردم هر دو اشکال یک جهت مشترکی دارد آن این هست که ابان بن عبدالرحمان هیچ جای دیگر ندیدیم که وارد شده باشد نه محمد بن ولید در جایی از ابان بن عبدالرحمان نقل می‌کندونه ابان بن عبدالرحمان از عبد الله بن سلیمان نقل می‌کند محمد بن ولید از ابان بن عثمان مکرر نقل می‌کند محمد بن ولید اصلا به عین همین سند احمدبن محمد الکوفی عن محمد بن احمد نهدی یا همدان قلانسی عن محمد بن الولید عن ابان یا ابان بن عثمان در مواردی در کافی وارد شده است. ابان خالی در کافی، (ج2، ص540، حدیث17، و ص632، حدیث21)، (ج4، ص278، حدیث1)، (ج6، ص208، حدیث11)، (ج7،ص357، حدیث5) از ابان بن عثمان هم کافی (ج4، ص269، حدیث5، و ص377، حدیث9)، ( ج5، ص35، حدیث3)، (ج7، ص195،حدیث6)، (ج8، ص366،حدیث557) و به غیر این طریق هم در ج3، ص281، حدیث 14

روایت محمد بن الولید از محمد بن عثمان وارد شده است. از آن طرف ابان بن عثمان هم متکرر از عبد الله بن سلیمان روایت دارد هم ابان خالی و هم ابان بن عثمان، آن هم مواردی که ابان خالی هست کافی ( ج6، ص214، حدیث4)، تهذیب (ج6، ص365، حدیث1050)، (ج7، ص343، حدیث1403)، (ج8، ص225، حدیث810) به تعبیر ابان بن عثمان هم کافی ( ج1، ص51، حدیث15)، (ج6، ص116،حدیث3و ص207، حدیث3، و ص232، حدیث1) دلالةالامامه ( ص208، حدیث130) که البته تحریفی دارد که به جای عبد الله بن سلیمان عن ابی عبدالله بن سلیمان هست که ابی آن زاید هست. این مشکل را دو جور می‌شود حل کرد اینکه ابان بن عبدالرحمان یکی اینکه بگوییم عبد الرحمان مصحف عثمان هست و اینجا به این شکل هست اگر این باشد مشکل ابان بن عبدالرحمان حل می‌شود ولی مشکل عبد الله بن سلیمان حل نمی‌شود ولی یک احتمال قوی‌تر وجود دارد که ظاهرا این شکلی بوده آنکه سند در اصل باید این شکلی باشد محمد بن الولید عن ابان عن عبدالرحمان ابی عبدالله و عبد الله بن سلیمان اولا عبد الرحمان بن ابی عبدالله شیخ اصلی ابان بن عثمان هست ابان بن عثمان در برنامه‌ی درایة النور 580 مورد از عبدالرحمان بن ابی عبداللله روایت دارد و در بعضی سندها عبد الله بن سلیمان را عبد الرحمان بن ابی عبدالله معطوفا واقع شده‌اند در تهذیب ج9،ص155، حدیث636، روایت ابان عن عبد الرحمان بن ابی عبدالله و عبد الله بن سلیمان قالا سعلنا ابی عبدالله علیه السلام به نظر می‌رسد که اصل سند این بوده است به علت تکرار عبدالله در سند تبدیل بل به عن و امثال اینها و این جور اموری که رخ داده سند به این شکل درآمده اگر این احتمال ما که ظاهرا همین احتمال هست عبدالرحمان بن ابی عبدالله که در وثاقت او تردیدی نیست ابان بن عثمان هم البته در مورد وثاقت او بحثی نیست بعضی‌ها گفته‌اند ناووسی هست و بنابر تحقیق در آن هم اشکالی نیست بنابراین وجه این روایت قابل اعتماد هست و به نظر من کسانی که با اسناد و شیوه‌ی تحریف‌ها آشنا باشند مطمئن می‌شوند یا لااقل ظن قوی حاصل می‌کنند که عبارت به این شکل بوده در باب تصنیفات و تحریفات قطعا انسداد صغیر محکم هست، انسداد صغیر در شناخت نسخه‌ی صحیح عبارتها محکم هست و ظن قوی در این جاها کفایت می‌کندبا توجه به این مطلبی که گفتیم این روایت، روایت صحیحه‌ای هست بنابراین که ابان بن عثمان را امامی مذهب بدانیم کما هو تحقیق اگر ابان بن عثمان را ناووسی بدانیم روایت موثقه می‌شود اما حالا عبد الله بن سلیمان منهای آن وضعیت این چگونه هست این نیاز به بحث جدی دارد که ان شاءاله در جلسه‌ی آینده بحث می‌کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»